**اصول، جلسه 102: 04/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که آیا استصحاب در شک تقدیری جاری می‌شود یا نه؟ شهید صدر دو وجه از اصحاب در این زمینه نقل کرده بودند. یک وجه ثبوتی و یک وجه اثباتی برای این‌که استصحاب در شک تقدیری جاری نمی‌شود. حالا من در مورد آن وجه ثبوتی خیلی نمی‌خواهم صحبت کنم. بحث را متمرکز می‌کنم روی وجه اثباتی. وجه اثباتی این هست که ظاهر دلیل استصحاب که در آن شک اخذ شده این هست که مراد از شک در آن شک فعلی است. همة عناوینی که در ادله ذکر می‌شوند ظاهر در عنوان فعلی هستند، عنوان تقدیری اراده شدنش نیاز به دلیل خاص دارد و خلاف ظاهر ابتدایی دلیل است.

مرحوم شهید صدر دو تا پاسخ به این اشکال مطرح می‌کنند، یک تقریب مطرح می‌کنند. یکی‌اش برای این است که این تقریب، این اطلاق لفظی در بعضی از ادلة استصحاب تام است. مثل مثلاً لا تنقض الیقین بالشک بل تنقضه بیقین آخر که ازش استفاده می‌شود که ناقض منحصر است در یقین آخر. و در ما نحن فیه هم که یقین آخر حاصل نشده، با شک تقدیری یقین آخر حاصل نشده که آن یقین سابق را ما بخواهیم نقض کنیم. خب من جلسة قبل هم اشاره کردم، حالا بحث را تکمیل هم می‌کنم. آن این است که اوّلاً موضوع این. آقای صدر لا تنقضه نقل کردند. این تعبیری که در روایت هست لا تنقضه نیست، لا ینقضه هست. یعنی آن شخص مورد سؤال. شخص مورد سؤال کسی هست که یقین سابق دارد و شک لاحق. می‌گوید این کسی که یقین سابق دارد و شک لاحق دارد، این با شک لاحق یقین سابقش را از بین نمی‌برد، بلکه با یقین آخری، یقین سابقش را از بین می‌برد. بنابر این، این صورتی که شخص شک ندارد به دلیل غفلت اصلاً در صورت مسأله داخل نیست تا آن حصر او را بگیرد. حصر ناقض در حق موضوع سؤال در یقین آخر هست. موضوع سؤال هم کسی هست که یقین سابق داشته باشد و شک لاحق. اگر هم با لفظ تنقضه هم باشد، مراد از تنقضه به صیغة مخاطب، یعنی تویی که آن را مخاطب را به منزله، در همان غائب را اینجا از باب التفات به صیغة مخاطب تعبیر کرده، یعنی تویی که مشابه صورت مسأله هست لا تنقض الیقین بالشک. بنابراین باز هم بازگشت می‌کند به این‌که ای کسی که یقین سابق داری و شک لاحق داری، با یقین سابقت این شک لاحقت را از بین نبر، اما صورتی که اصلاً شک لاحق نداشته باشد، آن را در بر نمی‌گیرد. به تعبیر دیگر مفاد این دلیل این هست که کسی که یقین سابق دارد، مادام کونه شاکاً باید به یقین سابقش عمل کند. اما اگر از شک در آمد و یقین آخر پیدا کرد آن وقت بر طبق این یقین آخر عمل می‌کند. اما کسی که اصلاً یقین، اصلاً شک ندارد آن حکمش چی است، این دلیل نسبت به آن ساکت هست. بنابراین، این اطلاق ندارد. این از یک جهت.

جهت دیگری که در این مسأله هست، آن این هست که ما عرض کردیم که ظاهر لا تنقض الیقین بالشک یک حکم تکلیفی است، در مقام بعث است. و در مقام بعث بودن در جایی هست که شخص به موضوع دلیل التفات داشته باشد. یقین سابق و شک لاحق ملتفتٌ الیه باشد. ولی در جایی که یقین سابق و شک لاحق ملتفتُ الیه نباشد کما در محل مقام، این را شامل نمی‌شود. ما اینجا یقین و حالا مرحوم آقای صدر می‌فرماید که اینجا یقین چون وجود داشته ولی در ارتکاز شخص استمرار دارد. و همین مقدار کافی هست برای صدق یقین. حالا من خیلی اصرار ندارم که آیا این وجود ارتکازی یقین صادق هست یا صادق نیست. به آن بحث کار ندارم. ولی بحث من این هست که، یعنی ذاتاً لفظ یقین، یقین ارتکازی را می‌گیرد یا نمی‌گیرد. این بحث را خیلی نمی‌خواهم دنبال کنم. بحث من این است که اگر ذاتاً هم بگیرد، یقین، یقین ارتکازی را بگیرد به قرینة این‌که نقض یقین به شک در مقام تحریک مکلف است، و تحریک مکلّف تنها در صورتی هست که نسبت به موضوع مکلّف التفات داشته باشد و وقتی نسبت به موضوع التفات ندارد، لا اقل التفات در حد احتمالش را بدهد. و الا نمی‌خواهیم هم بگوییم التفات به معنای یقین داشته باشد، همین‌که احتمال داشته باشد که فرع التفات و تصور موضوع هست، همین مقدار کافی هست. ولی اینجا اصلاً غفلت دارد، هیچگونه التفاتی هم ندارد. هیچگونه هم احتمالی نسبت به تحقق این موضوع نمی‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد که داخل در ادلة لا تنقض الیقین، یا به تعبیر صحیح‌تر لا ینقض الیقین، یا لا ینقض الیقین یا لا ینقض بالشک، داخل در آن نیست.

ادلة دیگری هم که اینجا هست مثل صحیحة عبد الله بن سنان و روایات ۸:۱۲ حل و حرمت، آنها هم ما استدلال آنها را برای استصحاب نپذیرفتیم. البته شهید صدر استدلال را در دلالت تام می‌داند ولی ما کلام حاج آقا را پذیرفتیم که نه این روایت دلالتش بر حجیت استصحاب ولو در مورد خصوص طهارت در لباس و امثال اینها که موضوع روایت هست، ولو در آن مورد هم این استصحاب طهارت استفاده نمی‌شود.

این استدلال اوّلی که شهید صدر مطرح می‌کنند.

استدلال دومی که شهید صدر مطرح کردند این هست که خب حالا فرض کنیم که اطلاق لفظی تام نباشد. ولی اینجا تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کند که ما حکم را از مورد خودش تعمیم بدهیم. چون تناسبات حکم موضوع می‌خواهد بگوید علتی که شما یقین سابق را ادامه می‌دهید و شک لاحق را اعتنا نمی‌کند این هست که یقین سابق محکم است و شک لاحق وهن و سستی دارد. کأنّ با یک شیء محکمی مثل یقین سابق نباید، با یک شیء، در صورت وجود یک شیء محکمی مثل یقین سابق نباید به وسیلة یک شیء موهون و ضعیف که شک باشد از آن یقین سابق رفع ید کرد. بنابراین این اقتضاء می‌کند که استصحاب، این اقتضاء می‌کند حتی در مواردی که شک تقدیری هم باشد استصحاب جاری می‌شود. چون شک تقدیری از شک فعلی اوهن هست. در نظریات ۱۰:۲۹ اولویت این مورد را هم شامل می‌شود. این بیانی که شهید صدر دارند.

ولی این‌که نکتة جریان استصحاب وهن شک و استحکام یقین باشد این مطلب شهید صدر که در هیچ جا این مطلب را خودشان قبلاً نداشتند. ایشان وجه عقلایی استصحاب را این می‌دانستند که برای انس ذهنی که انسان به آن یقین سابق دارد، آن انس ذهنی باعث می‌شود که عقلا یقین سابق را مناسب برای بقاء ببینند. حالا یا به نحو بالفعل، حکم به استصحاب کنند یا لا اقل به نحو اقتضایی حکم به استصحاب کنند. حکم به استصحاب کردن را مخالف شأن چیز ندانند. آن بحث انس ذهنی. انس ذهنی در جایی هست که آن، در موارد انس ذهنی، آن مأنوسیت ذهنی در جایی که اصلاً توجه به آن یقین سابق نیست و توجه به، التفات به آن یقین سابق نیست انس ذهنی هم نیست. انس ذهنی در جایی هست که التفات به آن یقین سابق باشد که می‌گوییم آن انس باعث می‌شود که در صورت شک هم آن یقین سابق را ما ادامه بدهیم. این بیانی که مرحوم آقای صدر در ملاک عقلایی استصحاب ذکر می‌کردند.

ما می‌خواستیم عرض کنیم که ممکن است ملاکش انس ذهنی نباشد، ملاکش در واقع انتظام اجتماعی باشد که شارع مقدس نمی‌خواهد با یک شک آن نظمی که در زندگی حاکم باشد، آن نظم به هم بریزد. خب این حالا بفرمایید به جهت این‌که یک نوع در واقع وسواسی نسبت به شک‌ها حاصل نشود، آن تعبیری که در روایات هم هست ان الشیطان ینفع بین ؟؟؟ ۱۲:۵۷ کأنّ از روایت استفاده می‌شود که اگر قرار باشد به شک اعتنا بشود زمینة تحقق وسواس وجود دارد. این هم نکتة سومی هست.

خب این نکتة دوم که ما انتظام نظم بخشی به احکام تعبیر می‌کردیم، این در بحثی که اصلاً طرف شک فعلی ندارد، شکش تقدیری ۱۳:۲۳ این معلوم نیست که همچین نظم بخشی مناسب باشد. همچنین این بیانی که عرض کردم که به جهت دفع وسواس شارع استصحاب را جعل کرده. دفع وسواس در جایی هست که شخص شک می‌کند برای این‌که شک نکند، استصحاب را جاری کردند که جلوی شکوک غیر قابل اجتناب، شکوک زیاد می‌شود جلوی اینها گرفته بشود. بنابراین ربطی به بحث شک تقدیری ندارد. بله یک عبارتی مرحوم آخوند در بحث این‌که آیا استصحاب اقتضاء به شک در مقتضی، شک در رافع دارد یا مواردی که در مقتضی هم شک داریم شامل می‌شود، شامل نمی‌شود، در مقام پاسخ مرحوم شیخ که قائل به چنین تفسیری بودند، مرحوم آخوند می‌فرماید که استعمال کلمة نقض به جهت لما یتخیل من الیقین، من الاستحکام و ما یتخیل فی الشک من الوهن و عدم الاستحکام، از آن جهت استعمال شده است. این تعبیر لما یتخیل به نظرم می‌رسد که مراد از لما یتخیل این نیست که عرف متعارف یک اعتقاد ولو اعتقاد برخاسته از عقلانیتشان نباشد، یک اعتقاد مستمر داشته باشند که یقین استحکام دارد، و شک استحکام ندارد. بلکه یقین و شک یک تخیّل و باور بدوی هست، نه باور مستحکم و مستقر. و همان باور بدوی و غیر مستقر کافی هست برای صحت استعمال نقض. برای صحت استعمال نقض لازم نیست که یک باور مستحکمی برای عرف در مورد این‌که یقین مستحکم هست و شک مستحکم نیست حاصل بشود. به نظر می‌رسد کلام مرحوم آخوند هم ازش نمی‌شود این مطلبی که شهید صدر اینجا فرمودند استفاده کرد. اصل قضیه این هست که یقین اگر هم استحکام داشته باشد، شک استحکام نداشته باشد، اینجا دقت کنیم، یقین و شک به دو شیء مختلف خورده. یقین به حدوث خورده، شک به بقاء خورده و مجرد این‌که ما نسبت به این حدوث و بقاء آن را ملاحظه نمی‌کنیم، شیء واحد در نظر می‌گیریم و متیقن ما را ذات مستصحب می‌دانیم، نه مستصحب به قید مثلاً چیزهایی که در شریعت وجود دارد.

نتیجة این بحثی که می‌خواهم عرض کنم این هست که مستصحب ما حصة حدوثی، یعنی متیقن ما حصة حدوثی، مشکوک ما حصة بقایی هست. یقین استحکامی هم داشته باشد، نسبت به آن زمان خودش است، نسبت به زمان بقاء استحکامی ندارد و هیچ اقتضایی ذاتاً ندارد. این است که متیقن نسبت به بقاء اقتضاء ندارد سبب می‌شود که ما به آن استحکام و وهن اعتنا نکنیم. بله، در مقام استعمال لفظی در واقع تخیل نه در استحکام و وهن، وهم هست، وهن هست، تخیل در این هست که متیقن و مشکوک را یکی می‌دانند. کأنّ این همان است. آن حیث زمان را عرف ملاحظه نمی‌کند، خب این‌که ملاحظه نمی‌کند این در واقع مصحّح استعمال کلمة یقین می‌تواند باشد. آنجوری که مرحوم آخوند مدعی هست. البته ما اصلاً این‌که مصحّح استعمال کلمة یقین، این مطلب مرحوم آخوند باشد را نپذیرفتیم، شهید صدر هم نپذیرفت. شهید صدر هم نقض را به اعتبار آن استحکام یقین و وهن شک، استعمالش را تصحیح کرد، با وجه‌های دیگری تصحیح کردند. بنابراین به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم به اطلاق لفظی، نه به اطلاق لفظی و نه به تناسبات حکم موضوع، حکم مسألة شک تقدیری را از مسألة شک فعلی نتیجه بگیریم. مرحوم شهید صدر بعد از این‌که این بحث را مطرح می‌فرمایند وارد ثمرة این نزاع می‌شوند. و آن ثمرة نزاع را ایشان در دو فرع مطرح می‌کنند. یک فرع این هست که، کسی که محدث باشد بعد غفلت کند، بعد نماز بخواند، بعد از فراغ شک کند که تطهر حاصل کرده و نماز خوانده، ام لم یتطهر، این در حقش. ایشان می‌فرماید که این استصحاب حدث به نسبت به افعال آتیه خب جاری می‌شود بحثی نیست. اما به نسبت به آن نمازی که فارغ شده،‌ اگر استصحاب را در شک تقدیری جاری ندانیم، قاعدة فراغ جاری می‌شود و حکم به صحت صلاتش می‌شود. بنابراین مبنا که ما در اجرای قاعدة فراغ احتمال ذُکر را، آن شخص ندانیم و غفلت را قادح قاعدة فراغ ندانیم. اما اگر اینها را قادح بدانیم قاعدة فراغ جاری نمی‌شود. اما اگر گفتیم استصحاب در شک تقدیری جاری می‌شود، مکلف در حین عمل محکوم به حدث بوده ظاهراً و با آن قاعده جاری نمی‌شود. نه این‌که چون موضوعش کسی هست که، این تعبیر ایشان لأنّ موضوعه من لم یحکم علیه ظاهراً بالبطلان حین العمل و لهذا لا یشک احد فی عدم جریانه مع شکه فی بقاء الحدث حین الصلاة. یعنی اگر شک فعلی در هنگام صلاة داشته باشد و با آن شکل فعلی وارد نماز بشود، بعد از نماز نمی‌تواند قاعدة فراغ را جاری کند. و این تردیدی در این جهت نیست.

اینجا در پاسخی که به این شبهه داده شده، به این اشکال داده شده، تقریب داده شده، بین کلام آقای حائری و کلام آقای هاشمی در تقریراتشان تفاوت هست. یک تفاوت‌های جزئی هست که این تفاوت، من حالا ابتدا تقریر آقای هاشمی را عرض می‌کنم بعد به تقریر آقای حائری بعداً می‌پردازم. آقای هاشمی می‌فرماید که این‌که در استصحاب شرط باشد که در حین عمل محکوم ظاهری به بطلان نباشد، همچین شرطی نداریم. ما دلیلی بر چنین شرطی نداریم. بله یک بحثی هست که احتمال اذکریت را ممکن است شرط بدانیم. خب اگر احتمال اذکریت را شرط بدانیم، در اینجایی که شخص غفلت دارد، هیچ استصحاب به هر حال قاعدة فراغ جاری نمی‌شود، چون بالأخره با غفلت حادث شده، حالا استصحاب جاری بشود یا نشود نقشی ندارد. چه استصحاب جاری بشود، چه استصحاب جاری نشود، نقشی ندارد. چه استصحاب جاری بشود، چه استصحاب جاری نشود، قاعدة فراغ دیگر جاری نمی‌شود، چون قاعدة فراغ و شک در حین عمل سازگار نیست. ولی اگر از این جهت بگذریم، وجهی برای این قید وجود ندارد. این‌که در مورد شک بالفعل، قاعدة فراغ جاری نمی‌شد، به دلیل این‌که عنوان فراغی که در قاعدة فراغ اخذ شده، این عنوان فراغ در مورد شک فعلی جاری نمی‌شود. کسی که شک دارد عملش درست انجام داده، یا درست انجام نداده، این نمی‌توانیم بگوییم که از عمل فارغ شده. از عمل کسی از عمل می‌توانیم بگوییم فارغ شده که به اعتقاد صحت عمل را به پایان برساند. ولی کسی که شک دارد نمی‌داند این عمل را ازش فارغ شده یا فارغ نشده این استصحاب در حقش جاری نیست. این تعبیری هست که آقای، بعد یک عبارة اخرایی آوردند که این عبارت اخری در کلام آقای حائری هم هست، اینجایش دیگر بین این دو بزرگوار تفاوتی نیست. عبارة اخری موضوع قاعده شک حاصل بعد از عمل به گونه‌ای هست که عمل در هنگام صدورش در نزد مکلّف محکوم به بطلان نباشد. این‌که حالا واقعاً محکوم به بطلان باشد موضوع ۲۵:۱۳ نیست، در نزد مکلّف محکوم به بطلان نباشد و در ما نحن فیه هم این قید حاصل هست. چون اگر استصحاب هم در شک تقدیری‌اش جاری باشد، این استصحاب باعث نمی‌شود که مکلّف خودش را در این عمل محکوم به بطلان ببیند. چون آن استصحاب غیر واصل هست. به حکم غفلت و تقدیریت شکّش به خلاف موارد شک فعلی که آنجا استصحاب چون در حق. حالا منهای بحث جریان استصحاب در حقش، آن این است که مکلّف به این شک تقدیری‌اش توجه دارد و به این شک تقدیری‌اش که توجه داشت. نه در موارد شک فعلی به شکش توجه دارد، بنابراین عملش را محکوم به بطلان می‌داند، چون اصل این را باید عمل را به گونه‌ای بیاورد که صحیحاً انجام می‌دهد. در مواردی که شک دارد که نمازش واجد شرط هست یا واجد شرط نیست، طبق قاعدة اشتغال نمی‌تواند به همچین نمازی اکتفاء کند و نماز به حسب ظاهر علی نظر المکلّف محکوم به بطلان هست. خب این بیانی هست که آقای صدر اینجا مطرح فرمودند.

حالا ببینیم آیا عنوان.

آقای حائری آن قسمت اوّل را که در مورد شک فعلی جاری نمی‌شود، به دلیل این‌که عنوان فراغ صدق نمی‌کند، تعبیرشان این نیست. تعبیرشان این هست که. ایشان می‌فرماید «أنّ عدم جريان قاعدة الفراغ في هذا الفرض ليس لأجل‏ أخذ هذا القيد في موضوع قاعدة الفراغ، بل لأجل اشتراط كون الشكّ حادثاً بعد العمل كما يظهر من قوله: «كلّما مضى من عملك فامضه كما هو» أو «كلّما شككت في شي‏ء و قد جزته فامضه كما هو»»

که می‌گویند شک نباید قبل از عمل موجود باشد. باید بعد از عمل تحقق پیدا کند.

«و هذا الشرط غير موجود في هذا الفرض، و موجود فيما نحن فيه»

این تعبیر.

من نفهمیدم فرض این هست که شک ظهور دارد در شک فعلی. در جایی که شک تقدیری باشد، خب شک موجود نیست دیگر. شک موجود نیست، بله دیگر درست است. قبل از عمل شک حاصل نبوده، درست است. قبل از عمل شک حاصل نبوده، بعد از عمل شک حادث شده. در جایی که قبل از عمل شک وجود داشته باشد، شکل فعلی وجود داشته باشد آن مورد را می‌گیرد، ولی جایی که قبل از عمل شک فعلی حاصل نباشد، آن مورد را نمی‌گیرد. ولی عرض کنم خدمت شما، حالا این بحث را ملاحظه بفرمایید، دقت بفرمایید ببینیم آیا در جایی که مکلّف به حسب ظاهر محکوم، عملش محکوم به بطلان هست، یک استصحاب، استصحاب عدم بطلان هم عمل دارد. استصحاب عدم طهارت دارد، استصحاب حدث دارد آیا در اینجا قاعدة فراغ جاری می‌شود یا نمی‌شود، این را دقت بفرمایید این را فردا ان شاء الله در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان